

~~Handwritten signature~~

13



در طبع فیه خلاق اگر دایه نامش میخواند این طبع گوید

بسم الله الرحمن الرحيم

النت لله تعالی و تقدس که جیم و حمان کرم و نمان صفات اوست به ولا وجود و لا مکان بهیه  
 موجود و لا شان ذات او به و از کلیات منهای بنیایات و خبر و نمیشی است جوهر عقل که انسان او فایز نمیکند  
 به نفع ساش و منفعت معاد به و از کائنات روئیات او خبر و چیز گیاهی است که اکثر اصل که با انواع قیام  
 حیوان را غذا و انسان را دوا و سیرج تاثیر و کثیر المنافع به مست علی هذا ما را چه یار که استودن آن  
 رطب اللسان و شکر دین این غلبه البیان شومیم به یعنی بصفت بنیایات او رسیدن و ذات  
 پاک و شاقص شبر است از فهم و ادراک مدبران بلاغت نشان به و نهای لاهنایات او شمردن  
 شمره است از استعداد دهندگان خداقت اقرار نیست ای بزرگ خدای قیاس و گمان و دویم به  
 در هر چه گفته اند شنیدیم خوانده ایم به فی الحکله یا ذوات پاکش بر انبیه شایع حسنات کونین است و ذکر اسم  
 جمیلش بهر کیف بهتر است تحنات و این به پس ای ترا نکند او لا چند اسم را بجل به خط دل بزرگان اسیریم به  
 بالعجز بان را بگر بایان کشائیم به زبانی کرم و زبانی جیم به زبانی قادر و الجلال و زبانی داور و بهیال و زبانی  
 ایزد و متعال و زبانی احد لایزال و زبانی موجد علوم و زبانی مورش فنون فیض نمودم به زبانی رب المعبود و  
 زبانی لایق سجود و زبانی مقتدر بر کل و زبانی شکر بر خا و کل و زبانی مبدع الخلق و بهم مرجع الخلق  
 انا لله و انا الیه راجعون به زبانی عالم باطن حکم یک سخن که این دنیا از اید الفیوم و ذین زیکی نکت  
 سخن فیکین اوست بودید به و زبانی عاقل و اقل و اقل و اقل که بنای بناده او را زیادت تعالیات به هم رضا



او کسی نیست خدای عز و جل که بر همه کس پادشاهی ملک آنود و ذکر دوستان خود را بتو به خاص و سبب آید  
 سند بنام فرمودن کل نبوه در دنیا محمود و در محقق مسعود و همچنین موجودی کل موجود که از نظر  
 جلال غافلین بی نمود و در نظر صالحان طالبین بهر جا موجود سبحان الله صدقاً و اما خود فرموده  
 شجره الوجود فاطمین بخدائی نه فان تطلبت سوائی کم بخدائی چه بزیست و چه بزیست همه از دست  
 و همه را از خداست و در ذکر و فکر شکر می بین که گویم لفظ شکر بیت از دست زبان که بر آید و کل  
 عبده شکرش آید قطعه بنده همان که تقصیر خویش عذر بدارگاه خدا آورده و در نه سزاوار خدا و بزرگ  
 کس آنکه بجای آورده احمد الله چه شکر نیاید حضرت محمد سید المرسلین که برای امت خود چه صراط مستقیم  
 متین و سبک عبودیت افکار دنیای شوار گزار باین برین بناخته و چه تکیه گاهی بیابان است تا با احمد  
 خاتم النبیین که آفتاب است از یاد علم یقین از افاق کلام حمید حدیث و حسن القوانین طلوع یافته و خوشا  
 بزرگ حضرت شیخ سعدی شیرازی قدس الله سره که چه خوش کلام گفته و خوش کلام فصیح که انشا خوش  
 گویش و بار بار شسته نظم و سبک نعت حضرت محمد مصطفی اصلی الله علیه و سلم زینت پذیرفته است  
 بلغ اعلیٰ کما که کشف الوجدی بجای آید و خست جمع حصا که صلوة علیه و آله چون احترام الهیاد  
 در خود فصاحت کلام در خور کلم جدید و بدلا جرم کلام فضیلت تمام بزرگان ذوی الکرام را میسجد  
 تکلم الناس علی قدر عقولهم و اما بعد در احسان خود بر محمودین میچاید احترام امام بنده فتح چند  
 ستون نصبه بلام مختصری که بیاستحاطه رجز و ازان سعادت التیام مرکز خاطر داشت پایا رقام  
 در آورد ابیات هزارت و احسان خدای عز و جل که یک ساخت وضع قواعد علوم و غیر آن که هم  
 بنام بر بخش قاعده تحریر و تفسیر فلیس عیارت بزار معاد کثیره و از آنجا که از کثرت متعدد و طولی الفاظ  
 و لایز و سلسل انتخاب داشتن و در سبک تحریر عبارات محسب معز و نون و سبک گردانیدن حسیله  
 اشکال علاوه آن در استعمال الفاظ اکثر اختلاف واقع است از محاورات زمانه پیشین در محاورات

بحال میسر آید بر تریبانی نایده توان این سائده حماده متقدیم تاخرین سراسانی فیضی سانی مبتدیان  
جو در طبع تلاقق منطبع این مختصر را که خلاصه آداب موسوم کرده شد بدین طرز موضوع و مجتمع نمودم که از الفاظ  
تا به خاتمه مع الفاظ دیگر اسما و مکاتیب در دو و پنج در و دو و غیره کل ایام مستلزمه و متعلقه مکاتیب که جمله را  
با القاب نسبت مناسب داشته باشد بلا دقت و تلاش از بهر جاریگی بهم رساند و از یاد نمودن این بحر ان  
لیاقت نشان بخاوارات کاگرداری لازمی مهارت تحریرات لایذی بلا دقت باینک مشقت بسبب الحصول  
محصّل و موصول شوند تفصیل آنرا صرف بر ترتیب مناصب بر فصلی قسم کرده شد  
فصل اول مخاطب منصب علی خدمات و الامقام و بزرگان و وی الاحترام  
فصل دوم مخاطب منصب مساوی خدمات و ستان بزرگان و خوشان و اقربایان  
بر که رتبه تساوی داشته باشند فصل سوم مخاطب جانب خرد و اسما و برادران و  
فرزندان و عزیزان و یگانگان و ملازمان و کتوسلان بر که بدرجه خور ویت و رتبت  
باشند و فصل اگر چه تمام است بذیل فصل قوم خواهند شد فصل اول منصب علی  
بشیر سراج اولی تفصیل اقسام القاب آداب خاتمه الفاظ بمعنی اسما و خطوط  
الفاظ بهی در و خطوط الفاظ تمیز در و خطوط به مضامین خیریت طرز فی الفاظ دیگر  
مستلزمه و متعلقه مکاتیب اول القاب عرافین بنام حکام و الامقام صاحبان عالیشان

انگیزه بهادر و دام اقبال  
عرب پرور و سلا

این القاب در مجامع عالیات سرکار است درین غیر و تبدیل غیر جایز البته سواى تحریرات متقدّماتی  
اگر لغتسم دیگر نوشته آید روا باشد

بزرع من بندگان عالی شتعالی جناب فیض صاحب و الامت صاحب و امالی صاحب و امالیشان



میرسانه

خداوند نعمت فیاضان دایم اقبالهم  
بجضور سر ایاقوز نواب معظم گوزن خبرل بهبادر

بخدمت حضرت  
بذروه عرض باریابان حضور بر نور فیض معهود فرمان دایم اعظم امیر المعظم مشیر الملک نایب  
السلطنه جناب خطاب عالی القاب گوزن خبرل بهبادر دایم شهنشاه  
تدبر احکام انگریزی زیاده تکلف ناپسندیده است همین قدر کافی القاب المیر عوالیض بنام  
رؤسای ذی شان هندوستان یعنی راجگان و نواب صاحبان رفیع المکان خیری با تکلف نباید  
رواج هندوستان مرقوم شد

بغرض بندگ حضور و اسباب جو فیض نجاتی و احوال حاجت دایم نام حجت شمیم عالی هم نوشیروان  
عدل حاتم دل خداوند نعمت فیاضان دایم شهنشاه  
میرسانه

دیگر بحضور فیض معهود جناب عالی خطاب کفرای زبانیان کرده شای گزین و لشکان صاحبان  
خطمت و اجلال رافع اراک حشمت و اقبال خداوند نعمت فیاضان دایم شهنشاه  
تحریر ادب ابا القاب العلیض معول نیست الا احتیاطا که اگر خدایات و مسائل بنشینان  
بشمار بودن افشار اسلام الیق تحریر ادب اتفاق قدیر با کجاریه خید ادب هم بطور دعایه نویسنده

فی کل اوقات با دود و طائف قیامت چاه و ثمرات و تضاعف دولت و حسنات مشغول و موقوف بوده به  
گزارش واجب بعضی هم دارد دیگر چنین امداد بزرگ عقیدت سوده و خاک بر دولت سرسبز یک چشم سعاد

شوده باز دایر دولت و اقبال اتفاق حشمت و اجلال است بعد از اشتغال اردو قطعه ای ذات بر عمره ادرانه

و روح کفایت بکریم طوفانی به بر جا که با غرضی باز شرف به اقبال اخلاص بندیشانی به دیگر بعد تقدیرم ادا

تسلیمات بارگاه و الاوجه و تبسم هم کورنات در بار فیض نایه که در حق عوام مطهر قدرت ترقی رزق الانام  
است کترین عقیدت گزین مختار قدیم و یگانه ار جاده حقیقه مستقیمین خدمت پوسیده مترخص میار و قلم

از لطیف تو میچسبند و نمیدانند که مقبول تو بجز مقبول جاوید نشد و لطافت کلام زده پیوست می که کان زده به از هزار  
خوشتر شد و خاتم واجب بر عرض نمود و الهی آفتاب است اقبال زرافق است اجمال و انما تان  
در رخسان باد دیگر و ساد و عظمت و والا جای بود فایض المجد و ان است و گاهی ز غنیات نامتناهی  
بارگاه الهی الی یوم التنا درین محلی باد دیگر با فضل غنیات نامعد و در المصود و وجود منیع المجد و  
افزای مسند دولت و اقبال زینت بخشای ساد و حشمت اجمال و ده علی الدوام بهوش غشمت و آرام باد و  
الفاظ بمعنی سما و پروانه پروانه فیض کاشانه پروانه فیض نشانه پروانه کرامت نمود پروانه فیض آموده پروانه  
سعادت و سود بمعنی پروانه مهاجرت نمود و حرمت نشانه پروانه کرامت کاشانه آغاز تان پروانه امتیاز غفلان  
الفاظ بمعنی در و ده و در و مهاجرت نمود و در و کرامت فرمود و شرف و در و فیض آموده و در و شرف  
اصدار یافت و غرار یافت و اشعه نزل و بارقه نزل و افروخت و الفاظ طیحه و در و در و  
سوز و متنا و در و در و غر و امتیاز و در و در و سبای و در و در و سر و در و سر بلند گردانید و غر و امتیاز  
سر عبودیت و انکسار حقیقت و تبار و در و غر و امتیاز و در و در و اعتبار و امتیاز و در و در و نشان و در و در و  
و اقوان بهر فرق و فرقان گردانید و الفاظ دیگر در تحریرات نسبتی خدمات حکام خندان ضرورت نمی افتد  
و آنچه که باید در مروج عوالم است و دیگر القاب و عمومی برادر کلان و نیز عرمن بندگان عا  
تعالی جانب فیض و قبله گامی صاحب و کعبه جهان و از نیست فیاضان ام قبا هم میرساند دیگر لغرض کمالی جانب و کعبه  
قبله و کعبه و جهان و از نیست فیاضان ام قبا هم میرساند دیگر لغرض کمالی جانب و کعبه و کعبه و جهان و از نیست  
فیاضان دام قبا هم میرساند دیگر جانب فیض و قبله حاجات صوری و معنوی کعبه و ادات بنی و دنیوی و فیاضان و کعبه و کعبه  
سعادت یارین ام قبا هم میرساند اگر چه با عرضی استوار و ابست لایشرط خواش بکار آید **آداب**  
بعد تقدیم لوازم آرزو مندی سرا یا از بندگی در ازل دولت و مبسوطی که تکفیل حصول سعادات ابدی و مستغنی  
حصول سعادات مرادی است و عرض میدارد و دیگر بعد تقدیم مراسم عبودیت و بندگی و تقدیم لوازم فقه و

بهستندگی که از یوسف سادت ازین مفاخرت که بنی فدیای عقیدت شین است میرساند دیگر کواکب تسلیمات  
 قدوسیت همت که در نشأت بندگی است مودی ساخته سر و صدید رود دیگر لحد ادای آداب عبودیت و انکسار  
 که طریقه مریدیه عقیدت نشان ارادت است مبرض عرض منکشان و الا نشان میرساند خاتمه الهی بقا  
 دولت و اقبال از انق است اجلال طالع و لاسع باد و بجدهات پیر و عمومی برادر اگر تکلف به انوار  
 ادب است تحریر مضامین الفاظ ساده و حسن اختصار زیاده مقتضای وضع سعید و پسندیده اکابران جمید است  
 الفاظ استعاره خطوط نوار شامه فیض شامه و الا شامه فیض شامه و الا شامه نوار شامه و الا شامه  
 مفاخرت خاتمه مفاخرت نامه که امت خاتمه و محبت نامه مفاخرت الگین مفاخرت نامه محبت قرین و  
 سرفراز نامه عنایت شجون و عنایت نامه محبت مضمون الفاظ معنی و رود و دریافت و پرتو  
 و رود انداخت و سرفرو و دار زانی داشت و شرف صد و غرور و فرمود و شرف و رو فیض آموذ فرمود  
 غرور و دقتاخر آموذ فرمود و رود و مفاخرت و صدور که امت فرمود و لحد تزل و قلند و تزل و قلند و تزل و قلند  
 الفاظ نتیجه و رود و سرایه تقاضا که اثر فرود و سرایه افشای از شیار فرود و موجب مفاخرت گردید و موجب  
 که امت و محبت گردید و موجب مفاخرت که بنی فدیای عقیدت شین است میرساند دیگر کواکب تسلیمات  
 باز یاد اغراض و استحقاق ابرام حاشیای رسانید و دیگر الفاظ مستکنه مطابق الاقواب بعد ترقیم  
 اقسام الاقواب و آداب و خاتمه و الفاظ معنی اسما و خطوط معنی و رود و خطوط معنی  
 نتیجه و رود و خطوط بنام دیگر اقارب و محسان حسن شمایل و هم بنام نامی ارباب شد و فضایل  
 که ضروری الارقام اند بر اختتام فصل بابت کل اقسام صمیمیه فصل بیگی ام قوم خواست  
 الاقواب بنام دیگر اقارب و محسان الاقواب قبله و کعبه و جهان فیاضان دام ظلم و انصاف  
 آداب بعد تقدیم مراسم عقیدت تسلیم و تمیم لوازم ارادت مستقیم سر و صدید و عایدت میگردد  
 خاتمه زیاده حد ادب و دیگر قبله و کعبه و جهان فیض شامی رماندگان سبط الله و ظلم و انصاف

مراسم عقیدت نیازمندی که سرایار جنبندی است عرضه میدهد + زیاده تنهای لازمیت و دیگر تقدیم حقیقی  
 و کعبه تحقیقی خداوند خدا یگانجام و البته بعد تقدیم مراسم نیاز و عقیدت تمهید قواعد خلوص ارادت که  
 طریقه خیمه بندگان سعادت شعار و شیشه برگزیده که بران خصوصیت شمارست جاگزین سامع فیض مجامع  
 میگردد و آن امید که محصول دولت لازمیت لازمیان بایر و الا مباحات غنایت بعنوان مباحات افزای  
 بیو قرآن قدر افزای بتقید ران باشند و دیگر مجمع انواع شفقت و منبع اصناف رحمت فیض ران برین  
 تفاخر و جهانجام اقبالهم بعد خواصیهای متواتره در تجارت تنهای متواتره بامید در دانه دولت  
 ادراک شرف لازمیت آن یگانه زمانه که ذخیره سعادت جاد دانه ضمیمه آن باشد محروص ضمیمه دریا فیض  
 گردانیده می آید + زیاده آرزوی خدمت فیض مروت و دیگر مخدوم مکرم برگزیده عالم منبع رحمت اتم  
 دام بخدکم و ظلالکم + بعد ادای آداب تسلیم و کوشش متمسک عانت و باز تقاضا مدارج معالی دست بعا  
 زیاده تنهای فیض مصاحبت و دیگر مجمع تقاضایات و منبع تقاضات لایهای مخدوم مز  
 ام دام غنایتیم + آداب عقیدت آیات و کلمات ارادت سمات ادا نموده گذارش می نماید + زیاده  
 اطاعت و نیاز دیگر منظر فیض مکرم منبع نوازش اتم دام غنایتیم + بعد عرض بندگی و نیاز گذارش  
 سید مد + زیاده بندگی و نیاز دیگر میر صاحب الاستقامت مقبول بارگاه ملک الانام غنایت فرمائے  
 مستمندان دام فضلاء + ادای مراسم تسلیم و نیاز بندگیت طرز پر دانه التماس عامی پر داند +  
 زیاده اطاعت خلاف اطاعت است الفاظ مستثنی خطوط غنایت نام عطف شمامه + غنایتی نام  
 فیض شمامه + والا نام غنایت آسود + تفقد نام لطف بین + استیاز نام اعزاز قرین + اعزاز نام تیا  
 الگین عطف نام غنایت عنوان الفاظ معنی درود + درود فرمود + صد در فرمود + اصلد یا  
 به پیرایه درود نیست پذیر گشت نقش پذیر بود صد در گشت پیرایه و رود انداخت + منطیع مرات  
 درود گردید الفاظ معنی نتیجه درود عزت + استیاز بخشد + موجب افتخار لشمار گردید + بایه

انکسار بر اوج افتخار رسانیده مننون منت مریون محنت گردانیده سر بر پایه نفاخت و سعادت بیناییت  
 افزوده لیسر فرازی سوز و دلتازی لامحسوس رسانیده خدمات ارباب بشده و فضایل محقق حقائق  
 شرح متین به فوق در فائق علم الیقین قبله ارباب تجدید کعبه اصحاب تجرید نقد ای نام حضرت فیض عالم  
 صاحب دامت برکاتهم و نوالهم آداب بعد الاعتقاد عقاید ارادت و اعتقاد و دلولق اراده عقیدت  
 و انقیاد که سجیه رضویه تغنیان سعادت نهاد و معتقدان تمانت بنیاد است بذره عرض اربابان بارگاه  
 هدایت پناه میرساند خاتمه حقیقه هدایت عالم خدام دی الاحرام فیض شش تشریف دارادت الیام با  
 دیگر صحیح الفضائل منبع الفواضل زنده ارباب تحقیق و عمده اصحاب توفیق فیاض عالم دام مجده و احسانکم  
 آداب رسوم تسلیات و کورنات معتقدانه بر ناصیه ارادت و عقیدت علامه منتقش مرقوم ساخته بوقت  
 عرض خادمان استان هدایت اقران میرساند خاتمه سایه طوبی پیرایه هدایت ارشادات قدسی  
 صفات الی یوم التذکر بر معارف ارادت کیشان صادق الاعتقاد و خلد و مستدام باد دیگر مرجع ارباب  
 فضل و کمال مطرح انوار و الجلال مخزن فیض عالم مسعود هدایت امام عمده المتقین حضرت مولوی  
 نعیم الدین صاحب دامت افضالکم آداب کترین عقیدت گزین بتقوش سجود بندگیست آموخته هدایت  
 الگین مجلی و منقوش ساخته معروض ای خورشید ضیای که نظر انوار از ان مصدر انوار لم یزل است میگردد  
 خاتمه ذات مجمع الافضال مرجع ارباب فضل و کمال باد دیگر ذات جامع الکمالات مجمع افاضات انوار  
 الهی منبع افادات نامتناهی واقف حقایق تصوف کاشف قایل تشریفات دام الله برکاتهم و افضاله  
 آداب فرق قدویت را مقدم قدوم مقدس گذشته و گذشته و ستار عقیدت را از خاک پاک قدوم  
 اقدس مزین ساخته و دفع دوری قدوم اقدس که شاق است و دفع حضوری حضور که الاطیان مجبوری  
 معمول منحصر بر وقت گذشته تعرض بهره اندوزان لباط فیض مناط انجمن هدایت متوطن میرساند خاتمه  
 فیض دعای هدایت انتمای آن نهجای حقیقت باوقات تشریف دار صادق الارادت سعادت متواصل باد



دیگر عرق الیومین بق استقین واقف علوم نیردانی کاشف نور روحانی دام اجلا آداب بعد نشید  
 سبانی اعتقاد ستانت بنیاد و تمهید ضوابط الادب القبا که بصاعت گرانمایه سجدان جنبه نهاد است منطبق  
 ضمیر متبصر میگرداند خاتمه و ساده هدایت ارشاد بوجود و فایض الجودالی یوم التنازیب گیر و نیت نیر  
 باد دیگر قبله برستان کعبه ارباب ایقان عالم علوم عقلی و نقلی کاشف موزخنی و صلی حضرت سید محمد علی  
 صاحب بطل الشذوک و دام فضا کلم آداب بعد تاسیس اساس ادب مخاکساری تخصیص دعایم  
 عقیدت مجانبی که رسید جمیله حصول فیض دنیا و آخرت است بعرض واجب العرض سیر و از ده خاتمه  
 چارالش هدایت و افصال نبوت ملکی صفات انقباض آمانی و آمال فرین و محلی باد الفاظ اسما و خطوط  
 منظر آثار هدایت ارشاد نامه فیض سعادت و ذریعه هدایت ارشاد و الانامه که است بنیاد و وسیله در اک  
 حقیقت یقین فیض نامه هدایت الگین و واسطه سراسر فادت هدایت نامه سربایه افاضت و هدایت نامه  
 افاضت شمامه نامه بهایون هدایت مشحون الفاظ معنی و در خطوط و در و افتخار و ارشاد فرمود  
 و در هدایت امتیا فرمود و صدور که است نشود فرمود و در و در که است نمود فرمود و در و در که است و  
 اجمال فرمود و در و در اصدار ترقی الوار فرمود و به صلیه صدور تجلی نور خشد الفاظ نتیجه و در و در  
 هدایت دنیا و آخرت افزوده پیرایه پیرایه منفعت دنیا و آخرت عقبنی گردید و سربایه تبارت فیض هدایت  
 افزوده تبارک انکسار خاک ارباب فرغت و افتخار رسانید البواب ایقان بفتح سطاوی فحاشی  
 هدایت اقربان بر روی ارادت نشان مفتوح گردانید و وسیله جمیله سعادت کونین گشت و حسنات  
 و درین هدایت و سعادت نبشید سعادت روزگار و مفاخرت زائد الشمار که است فرمود و به بیان خیریت  
 کاتب استعدای نوید مکتوب الیه می طاب محاسب علی بن محمد الله که حالات این کوا  
 بهر جهت مقرون حمد الهی است و توبه صحت و سلامت ذات و الاصفات انقباض گاهی یا آن الاناجیه  
 یا آن افادت و شگای یا آن افاضت پناهی به تنای نامتناهی از درگاه کبریا نیکو مستعدی دیگر

احوال فدویت مال بفضل قادر و الجلال من کل وجه بنیک منوال است و فزوده صحت عافیت ذات  
 و الاصفات آنقدر آمان اسم المطالب است و درگاه انیر دیمال است دیگر بقبل و کرم بفضل حقیقی و کرم  
 تحقیقی مجاری حالات این بیدگیت حات بهر وجه خیریت شسول است و آنرا بقدرال مزاج فیض تسلیح ضلالم  
 و الاستقام از حضرت رب العالمان فی الیالی و الایام نیکو مسؤل دیگر خدمات ارباب شد و فضائل  
 و مرشد کامل الحمد لله کفیف ابتدای آن بنهای حق البقین حالات کترین محمد انیر دیمال آفرین است  
 و اوقات عقیدت کترین مصروف باشد عای نوید صحت و سلامت ذات آن عمده الواصلین دیگر الحمد لله کفیف  
 ارشادات آن مرشد کامل دل این عقیدت نزل بلا سیرل جانب بگزینا غل بر بدایات ششده آن نادی  
 آگاه دل قایم و شافل و مجاری حالات من جمیع الجهات خیریت حاصل و برای نوید نور سندی مزاج  
 بهایون از درگاه انیر دیمال اوقاتم بالفی و نا و صوف عا باشد عای عاصم اصل و دیگر الحمد لله که به  
 بیاسن بدایت فیض موطن آن منبع الخیر و از مان تحریر این نمودی بود من کل وجه چهره مانند بود بغا زه  
 محبت محمودی آرید و چنین ارادت را باشد عای فزوده صحت و سلامت ذات قدسی صفات بسجود  
 ناسعد و در آستان درگاه رب البجود بسیار فقط اسماء و مکاتیب جانب کاتب که اکثر برای تحریر  
 مبتن عبارت ضرورت تقدیر عرضداشت عرضی و عریفه و عریفه نیازه عریفه فدویت طراز  
 عریفه فدویت الکن و عریفه عقیدت قرین و عریفه عبودیت طراز و عریفه فدویت نشان و عریفه بیدگیت نشان  
 نیاز نامه و نیاز نامه خصوصیت طراز و نیاز نامه عبودیت طراز و نیاز نامه عقیدت نشان و نیاز نامه ارادت خوان  
 الفاظ معنی حصول مکاتیب از جانب کاتب مقرون بلا خط قدس ده باشد بلا خط مقدس گشته  
 باشد و مقرون بلا خط بوده باشد بلا خط گشته باشد و مطمح نظر کیما اثر بوده باشد و مطمح نظر بوده باشد  
 منظر نظر فیض اثر بوده باشد و منظر فیض اثر پیرایه بلا خط شرف ده باشد بلا خط اشرف گشته کاشف  
 معروضه بوده باشد و منظر والا گشته باشد و منظر عالی رسیده باشد بلا خط اشرف شرف گردیده باشد

اسما و مکتوب ایسید بنا بر تحریر در مسکاتیب انقبیه به انقبیه دارین به انقبیه آمال به انقبیه مرآت  
انقبیه حاجات به جناب به جناب الایجاب بحلی به جناب عالی به ملازمان و الا به ملازمان عالی به سیدگان  
عالی به بنود بدولت و اگرک دولت به خدام به خدام والا مقام به خدام ذوی الاحرام به خدام عالی به انقبیه ارشاد  
جناب ارشاد و اب انحضرت انخذ اندر ستم آن فیاضان به انخذ انکیان به انقبیه ریان اسما و مکتوب  
بنا بر تحریر مسکاتیب که اتفاق افتد غلام به بند فدوی به کترین به کترین بنیگان به کترین بنیگان  
عقیدت گرین به اقل العباد به اتحق العباد به اضعیف العباد به عقیقت شعاع به عبودیت شمار به فدویت آثار  
خصوصیت آیین به فدویت قرین به صداقت اندیش به ارادت کمیش به فدوی بر سراج الاعتقاد به غلام  
و اثنی الانقیاد به ذره بمقدار خاکسار به این هیچ میز به این هیچکاره به این نگاره به این نالیق به این قری  
خلایق به کترین کترین بنیگان به اتحق ملازمان الفاظ برای ادراک ایضاح مطالب بندرجه  
مسکاتیب مکتوب الیه ارشاد فیض بنیاد صادر گشته ارشاد واجب الانقیاد صدور یافته ارشاد سر  
ارشاد دست اصدار یافته حکم واجب التقدیم صادر شده حکم محکم خواص اصدار یافت به مرقوم قلم فیض به رقم شده  
زیت بلم محبت گیم گشته بود به آنچه شرح اصلاک فیض مناج بود واضح و واضح گزیده به آنچه تراوش پذیر غلام  
فیض انعام شده بود صنفی برای خمیر ارادت تمیز گشت به چکیده امال خفایت شامل بر بخشش زمین این  
بهیچان گردید به تراوشش پرفتنه بنان ارشاد بنیان نگشت افزای ششام قوت ادراکم شده به رقم شده کلک  
خفایت سلک اسطرالعقد ادراکم گردید به مرقوم قلم فیض رقم گشته بود به ترقیم یافته بود به استاره شده بود  
ارقام بود به بر مراتب بندرجه اگر خشیبید به بر مطالب شمر شده به این بخشد به بر حالات ترقیم یافته اطلالی شد  
بر ارشادات ترشیم خاد فیض ششامه بلاکم و کاست اگی یافت به ارطادوی فحادی و الا نامه مطلع شد  
مراتب مرقوم بدر یافت فدوی رسید به ابیات جنابش پذیر لوحه خاطر بنده تحیر گردید به برکیات  
منطوبات نامه و الا فکر فدویت اثر و رسید به الفاظ معنی اخبار مطالب جانب کاست

ضمیمه کتب الیه معروضه شد بودم معروض میدارم معروض خواهم داشت به جهت قسم دردت  
 بر سر تنه زان بر لفظ را باید گردانید معروض بنمایم معروض میدارم معروض می آریم معروض پروا نشویم  
 معروض سلام گذارش بنمایم گذارش پروا نرزم گذارش آنکه گوش گذار میکنم التماس می نمایم  
 ششستم معروض خدمت سرابا برکت است بحضور انور معروض میدارم مراتب معروضه واضح برای  
 انور بوده باشند یا پیرایه ایضاح یافته باشند یا موضوع مستحق بوده باشند یا بدریافت محلی رسیده باشد  
 یا روشن تر برین بوده باشند یا بدریافت آقبله یا آنجا بای بدریافت ملازمان یا خدام والا مقام سیده  
 باشند معروضات فدویت آیات منطبع مراتب ضمیمه فیض تخمیر بوده باشند معطالب بعضی را آورده  
 اختصار بخش معروض قسم خاطر فیض منظر بوده باشند الفاظ معنی میدارم امیدوار آنکه امیدوار  
 مگر بگری آنست امیدوار بزرگی آنست امیدوار فضل و کرم خاوندی آنست امیدوار مگر کرمایه  
 آنست امیدوار عنایات آنکه مقرر صد تفصیلات بزرگانه آنست مقرر صد مراتب بزرگانه آنست  
 متوقع عنایت خاوندان آنست مقرر صد شفقت بزرگانه آنست امیدوار انصاف حضور آنست  
 اسما و شخص مذکور الاسم محشم الیهم بنقر الیهم بنقر الیهم بنقر الیهم بنقر الیهم بنقر الیهم  
 مدوح معوض الفاظ معنی درین ولاد درین ایام درین نزدیکی درین عرض  
 مدت درین طرفت درین طرف ایام درین عرصه درین روزها درین اثناء الفاظ  
 برای خشن بزرگ بجای یعنی بجای بزرگ رفته باشند از وقتیکه تشریف فرمای اکبر آباد  
 شده اند یا تشریف برده اند یا تشریف ارزانی داشته اند از وقتیکه قدم سمیت لزوم خدمت سعاد  
 افزای اکبر آباد شده اند یا تقدوم سمیت لزوم آن سرزمین را شک ارم برین فرموده اند یا خاندان  
 توجه آنست محظوف یا منعطف فرموده اند یا انعطاف غنای غنیمت یا تصوب محل آمده یا انظر طرف  
 ملازمان دولت یا تصوب محل آمده یا انتباه مساوات عطف اجلال انصوب اتفاق افتاد یا انت

آیات طهارت انصوب اتفاق افتاد فصل دوم مخاطب منصب ادبی خدمات و ستان  
 و همسران و غیره که رتبه تراوی داشته باشند القاب بشوق مهربان کنفرای مخلصان  
 سلامت آداب بعد اشتیاق ملاقات بحجت سمات که زیاد از حد نیست واضح رای شود و پیرایه  
 گردانیده می آید خاتمه زیاد نیاز است و شوق القاب دیگر مشفق مهربان مجمع خوبهای مکرر  
 کنفرای و ستان سلامت آداب بعد ابراز مراسم اشتیاق ملاقات بحجت آیات که حدی و نهایی  
 تداب و مشهوری بودت پیری گردانیده می آید خاتمه زیاد بخیر شوق چه بر طراز دیگر مشفق مهربان  
 منبع الجود و الاحسان توجیه و تقدیر فرامی مخلصان سلامت آداب بعد ابراز مراسم سلام موالات  
 اتمام و اشتیاق مواصلت بمجاورت انضمام که لائق و لا تخفی است زیاده الکلام انکه خاتمه زیاد نیما  
 و السلام دیگر مشفق مهربان توجیه و عطف فرامی مستندان ادا الطاف کم آداب بعد اشتیاق مواصلت  
 کثیر المباحث که زیاده الحد و نهایی است موضوع رای تطفیل پیری نموده می آید خاتمه زیاد نیاز است  
 و بس دیگر مشفق مهربان منبع لطف احسان توجیه فرامی نیازندان سلمه الرحمان آداب بعد  
 اهدای هدایای سلام و نیاز و تمایلی انتهای مواصلت بمجاورت طراز باظهار مدعای لای بدی پیراز  
 خاتمه زیاد ایام جمیع و کامرانی ستم بکام باد دیگر مجمع اخلاق منبع اشتیاق توجیه و غایت  
 فرامی مخلصان سلمه الرحمان آداب بعد ابراز مراسم اشتیاق و تمایلی اخصال مواصلت را دید  
 که چون وسعت اخلاق و کثرت اشتیاق آن مستثنای آفاق بالا یطاق است بعدعای ضروری التصریح  
 میگردد خاتمه ترصد که مادست و دوست ملاقات خلط و دستار سر یا انگار راجوای اخبار اخبار  
 خود تصور دیده باصدار تطفیل انجات مخلوق سمات یاد و شاد میفرموده باشند القاب دیگر  
 سعدن الطاف بحد و مخرن اعطاف لائق که کم الاطلاق و عظیم الاشتیاق زیاد الله الطاف کم آداب  
 بعد تحاف تحائف نیاز و سلام که پسندیده ارباب کرام است و اشتیاق مواصلت بمجاورت انضمام



مافوق حد کلام واضح رای هر بخجلی گردانیده می آید خاتمه ترصد که تا دست از شرف ملازمت تخریر قیام  
 عظمت شمایم خاطر خورده و بیای خوش را بنشین سرور و شبنج میفرموده باشند سانی شیخ مستوده  
 نخواهد بود دیگر خالص صاحب منهل عطف شایان جدول لطافت احسان که منفرای پانزدان محمد عبدالرحمن  
 خالص صاحب که الرحمن آداب بعد نمای موصلت سرایان حضرت که از تقریران پانزدهای کوتاه و از  
 تحریران قلها بعد تقصیر غرض خواه رفیع رای قریب اعدای دیگر داند خاتمه ایام محبت و کامرانی بدلم بکام باد  
 و دیگر سخن محاسن پایان سعدن بکار نمایان تنجیح و آفاق تجتبه باطن مذهب با اخلاق زاد عطفه  
 و عنایت آداب بعد ترعین شایان در اتان کنوا در اشتیاق ملاقات شریف تشریف عبارات دل نغم پر دار و  
 پیرایه فقرات زنگین طراز بریتین عای ضروری التصریح پیر و از ده خاتمه از مقتضیات خلوص محبت آن  
 سعدن مودت ماسول آنست که تا حصول موصلت موصلت مشمول رسم در است که بطرفین سرایان محبت  
 است مشمول در ایرد دیگر سر صاحب شفیق مخلصان کنوا در دستان توجیه و تفقد فرمای ستمند ان ام بکرم  
 و الطافکم آداب خاتمه بریده زبان را چهره یار که با وصف بیانی در اظهار اشتیاق ملاقات جمالی که  
 به جانبین سرایان حصول شایان است بان درازی نماید لهذا بود ای عطف عنان می نماید خاتمه  
 تا حصول سعادته جمالی بوجدان سعانی مخلصان در دل صافی منزل یاد و تبریس مکتب شتون مهر بانی دل  
 دوستی است را خورشید و شاد میفرموده باشند دیگر شفیق مکرم برگزیده عالم منبع اخلاق اتم تجسبع  
 اشتیاق اعم و الطافکم آداب بعد اظهار شوق بی اندازه شبنج خورشید لیلیای تازه یعنی احتمال  
 دولت موصلت که پیرایه محبت است منطبع فیمیر محبت تخریر دیگر داند خاتمه زیاده دولت محبت بهجت  
 درات روز افزون باد و دیگر نظیر تو جهات بنیایات مصدر لطافت لایهات که مفرمای مخلصان  
 حسن دستان زاد محبت و کرم آداب بعد شرح افزونی اشتیاق در اک فیض مصاحبت سامی فایده  
 محالست کرامی که بهترین مواهب است اعطایا است مرسوم خاطر عطف مطهر نموده می آید خاتمه

ترسد که تا رفع حجاب زقت و حصول قرب خدمت برترقیم تر فایم شفق شمایم یکیش خاطر سکین و طرب  
 پیرای فلکین باشد که المکتوب نصف المقات تقول اکابر است اینجمله که نوشته شد بوجه حسن  
 مجاز کار و الی مجاری حال است و سواي آن تحریرستین اگر چه درین مان کار آمد  
 محرران نباشد الا بحکم آنکه داشته آید یکا چیزی بطریق تناسل هم نمایی با تکلف که  
 تکلیف محض است بلکه تحریر کشیده میشود که شاید و نادر بکار آید **باب**  
 میر صاحب سعدن محبت و موالات مخزن مودت و مواخات شیده آئین موالست یکاگی موسس فی این  
 مناصبت و نورانی زاد الطافکم و عطفکم آداب بعد هزاران هزار تشا و گوناگون به عباد اک صحبت  
 عطف و مویبت که گهر شسته بهیج تقریری یا سمین شایخ میگوید تحریری نمیتوان شد خاشیه نشین خاطر  
 عنایت آئین می نماید خاتمه با فضال بفضل بهمال دامن آمانی و آمال آن محبت آل بکله  
 اعظم المقاصد لا مال باد و دیگر منظر علت و لا مصدر صفوت و صفا سعدن موالفت و اتحاد مخزن  
 مناصبت و داد و دام محکم و محکم آداب اگر در تصریح شوق مواصلت سرا یا ملاطفت شمه از بسیار  
 آن محول قلم نایم قلم و دوزبان در تحریر آن بی زبان و اگر در تشریح سوز و گداز مهاجرت سرا یا لالت  
 یکی از هزاران مطلق نبر زبان آرم زبان فصیح البیان بر تقریر آن شرویده بیان لابد از طی آن طویار  
 بی کنار بر کنار بوده همان شبید ز خانه اظهار بیدان عاصعطف می نماید خاتمه ترصد از تکاثر  
 با شرفان آنکه با حصول ملاقات بهانی بایراد سکا تین محبت بهانی مخلص ابرام خوش کامرانی  
 و دوش بدوش شادمانی سیر موده باشند یا اسهلب خوشخام حصول بار بمرام سدام دلارام  
 و رام باد بر لب العباد و دیگر مجمع مصادقت و منبع موالفت صاحب اعلام فطانت و قوت ناظم  
 بهایم و راست و مروت زاد الطافکم آداب اگر صد بحر قلم در ترقیم شوق بکنون باطنم کشند مال  
 از آن شیم پوشند و چون صد مقرر زبان بر بی تقیم تنای مرکز خاطر لم بیان کشانید نهایتی نیابند

ناگزیر دست از طوالت برداشته حصول نصیحت مواصلت منحصر در وقت داشته ضرورت ای کار به ظاهر  
 مدعا نگار سپارد خاتمه ترقب که لغز مهرانی تا حصول حال جهانی با احوال سائل تا امان نمی بخت  
 شریف بینی بر صحت مزاج سامی سم فرزندان جمیع طبقه و طبقه گرامی طریایضا حرمانه خود خایه شاد کامی  
 میفرموده باشند دیگر مجمع عطف و مهرانی بمنعم غایت قدردانی نمک نایب ابلیت مروت مردک  
 دیده الفت و محبت زاد غنائیه و عطفه نصیحت در تنای مصالت جان طلب داریم ما باز گردید بار آید  
 چیست خزان شما آداب به بیست شوق و نظیر تنای فوق که من قبیل طارحات عقیقه کرام  
 اطلاق دار نیست بعین ثانی الضمیر صادق الازدات واجب الحاجات باستقبال ملازمت فیض مروت  
 مدعا از دست خاتمه ترصد در نگارم اخلاق می سالی شفاق آنست که بمقتضای لطف لطیف  
 انجام تنای خیف نصیب العین خاطر شریف باشد دیگر به صاحب شفی کرم بوسل ساسوت و حصص  
 بنیان محبت خواص همان سیادت تفاوت یا سیمین بزرگ بیان مجید و شرافت او محبتکم و غنائکم آداب  
 بعد اقامه هر اسم سلام مصداقت را تمام که از زبان قدیم تحفه کافه امامت نباید مصلحت و نشان  
 صمیم سیرای طافت نام چه نامها خلاصه اجازه اظهار مدعای خاص می آرید خاتمه بغایات  
 یزدانی بهواره زانو زانو ثروت و ثنای انان بخت و کامرانی باشند دیگر گل گذار سعاد  
 سر و جویا زنگه دانی زنده سخن بهر از آن منی طراز و عمده منی طراز آن سخن پر از مشفق کرم دام محمد کرم و از  
 غنائکم آداب بعد اید اسی بهر یکدسته بندگی و نیاز سرتبه شسته تنای ملازمت مفاصفت طراز  
 که زاید التحریر و التقریر است با عاز مدعا سپرد از خاتمه ترقب از فروع غایت بغایت آنست که تا  
 حصول فیض مواصلت هر امر فادت بو نشان امید و نشان را بنسیم مواصلت تا آداب ربان  
 فرموده باشند دیگر مجمع اخلاق منبع شفاق مطمح الوار علیت مخزن اسرار قابلیت نخله و نشان  
 از طراوت شبن گلستان نخلدانی زار کرم الله شفا فهم آداب تناسیکه با دراک صحت فیض

صورت سخن بر صداقت نموده است اگر خواهیم که آن بعد سجد بر ابرو تعداد با نامل قلام شمارم در خط  
 و خطاس و سبک با کمال باشد بدو قلم قدرت که بقدریم آن پای بندیت به پایان آمد این دفتر  
 حکایت همچنان باقی باشد و قدرت یاد گفت حسب الحال مشتاقی به ابدان در گذشت با اظهار مدعا  
 میگردد خاتمه تا مهر تابان فرجشای حسین در زمان است ماه و بیرون رفتن افزای بخشن جهان بزم سخن  
 پر داری فیضی آن بعد از قدرانی به جلال است ایاب که دانی زیب گیر مستقیم حصول فیض جاودانی  
 نور پذیر باد دیگر مشتق مکرم منبسط طوفانم شمع آتش مخترع قوانین حدوث زنده سخن سبحانی  
 مستحق شناس قدوه سخن تسلیم سخن سانس در غمض کلام آداب بعد اظهار احترام استیاق مالا یتقان  
 و ابرار مراتب در ذوق که داستان آن بدانانی باین شکلی خود دست قلم بیان آن خیر سده و فرغ را  
 شفقت پیری گردانیده می آید خاتمه لطف طبیعت آن سهیل فیض عالم وسیله انجام محام هر خاص  
 عام باز دیگر حکیم صاحب نظر فیض عالم مصدر فواید نام شیده تصوات طه ذقت مویده فواید حکمت ام  
 افضال که کمال آداب بعد اقدام هر اسم سلامت التیام و انتظام اراده احتیاد و در ملک حکام  
 که مستعمل حصول صحت نام بر خاص نام است شهود ختمی و تزیین سیکر انداخته خدایت طبع فیض  
 منطبق انقیاد فیضان بحال ایضان و سنگان چون حجه مسیح اکثر تائید براد دیگر حکیم صاحب حکیم  
 الا اخلاق عمیم الاشفاق اعجاز طر و عیسوی در شناس آثار معنوی طبعی بخوران صورت مملو کمال  
 و ابرسان مملو که است کمال و کمال آداب بعد ابداع هر سلسله تناسلی در پاک و اصلت کیمیا خاتمه  
 که وسیله یافتن حصول صحت خلایق است کشف ای عجز پیری گردانیده می آید خاتمه برکات  
 حیات ذات مسیح صفات سید شکاری محبوبان بند امراض باد دیگر حکیم صاحب شمع  
 قوانین شفا مخترع آئین دوائی امراض درمن کشف اختلاف باطن ملایم مزاج حرام امتزاج دام  
 غنائیم آداب بعد شیده بنیان فاق اخلاق و تسوید بیان اشتیاق طاق آن محمود الا فاق که

فوق الحدیست محمدی باجالت آن میگردید و بر سرده عای آید خطبه بفضل رحمت حکیم شانی و هم کانی چون  
 فنون آن محدث منقوشه صفای لایم بر فیضان عدالم و سیرت و تقیابا با القاب یوان صدرشین یوان  
 فراست و فراگیری دیوان تا مکملین ملک محبت و یکگانی طغرای پناشیر کار دلی و قدر دانی عنوان در این حق پرستی  
 و تصرسانی زاد عانیکم و اشفا قهرم آداب بعد پیشی تحلیف و قدر سلام و نیاز و پیشی رخصت انفا و معتبر  
 علاقه اشتیاق حصول لغت ملازمت کیمیا طراز کثر شین مستحط منطوقش منحصر وقت محاسن است بر جوع امور  
 رگید عطر ازای می نماید خاتمه بفضل فضل ملک الانعام است عالی نیت آن محدث محبت واسطه الانعام  
 ممالک تالیف قلوب خاص عام باد القاب سرشته دار زیب قزلی صدارت صدر زینت خجای سرشته رفیع القاد  
 دقیقه فهم مقدمات ظاهر و پوشیده غیبی اعظم مخلوقات شمس سیده مدوح و همه اوصاف و موصوف بهر انصاف است فیوضه  
 آداب سلفه مدح و محبت و اخلاق بالذکر که افغانه اشتیاق طلاق آن حمیده آفاق و اندر لاج و جومات منتخب  
 القوانین سرکار خلوص و قار دلی بدلیل آیین شسته مان استدهای بدال ظلمت شام فراق اطلعت صبح صان  
 داده و سرل کرده باستهضار حکم حکم سودت مرسم سکلف لده است بار تقایم نهاصت بی دست به فاحش  
 بعون عنایت سبب السبب شیخ انال عنایت شامل آن محسن احباب بحق خلق اللہ شیخ تاج فیض و صواب  
 باد القاب منقشی سینه و قلمنیشان فصاحت نشان سر حلقه و سیران طاعت اقران مخزن قایم عبارات  
 سبتین و سعدن بدایع استعارات رنگین منظر فیض کرم مصدر عنایات اتم دام افضا و اشفا آداب  
 صفو اخلاق و نام افغان مختص بکتابیت شواجر اشتیاق و روایات سواخ فراق شیخون موزون باصنوع  
 باقدام تعلقات و تکلفات عرفیه پر افختنت بنا و علیه آن میگردید و اخبار عاینها به خاتمه فیض انوار  
 پردازی و الاطرازی خامه زریا نگاران یکتای و رنگار و جوهر فیض طبع و حصول نفع از دیا و استعداد  
 صفای و کبار بار و دیگر منشی صاحب طبع آثار مضامین فطانت آیین مطهر انوار تو این فراست قرین  
 زنده کتبه دانان ارباب البی و قدوده دقیقه یا بان صاحب صنایع خفیف عظیم محمد عبدالکریم صاحب انعام



انفسا کلمه آداب بند تحریر و مجرب عبادت و تکیه شوق الگین فقرات پر مضامین تنها آئین با مستحقان  
 مواصلاست به حاجت قرین که بین التماسی و الترحی جائزین خاطر انحصار گزین است و حصول آن ماسواست  
 بر معمول انحصار نامه تنها با ظاهر عامی نماید خاتمه به مراحم انیر و نیم نیم خبر شمیم لطایف انشا پر داری  
 و سخن طرازی آن محسن عظیم باعث نگفتگی غنچه خراطر خلاص خطابه و دستان صمیم باده دیگر زبده انشا پر داری  
 شجره و قدوه نظم طرازی خوشتر نیستی نفس کمال نشی عدم انشا فصیح الکلام بلوغ الافهام و دام التذکیر کلام آداب  
 بعد بلوغ به ایامی شعاع صمد سلام نیاز زنده حای فقرات مستحج تمای هواصلت موافقت طراز که بیا نشی طول انداز  
 است انحصار کلام بر ظاهر و دام نماید خاتمه تا که شاید غیر اعظم حله نشین برج حل است اجابت بانی همواره هر دوسر  
 کامرانی آن سخن نظم کسری که دانی آب آینه شر و داری سخندانی هم خوش حصول شادمانی باده  
 القاب تجصیل در لمبر شما اقسام از القاب به اصداری محالات تجصیل نال نظر داری سوز محالات حال  
 و مال بر آژده مال مکرر با تین تفاوت نوازنده رعایا و لاجا قرین مقامت کرم الاخلاق حمیم الاشفاق دامت  
 شفقته آداب بعد ابلاغ مبالغ رسال قضا و سلاها و ارسال عرض سال شوق با استحصال ملازمت پیرا  
 سافحت که زاید المی است به درخواست ایصال اخلا از مرسل سطر جیز از خانه اخلاص پیوسته میریزد خاتمه  
 انجینه حال آنجه خصال تقود نامور و انوار غایات ملک الانام و انظار توجه ملک الانام و انوار دعایای  
 اختیار به خاص و عام مورد مال باد الفاظ اسما و خطوط سامی نامه اتحاد افزا که گرامی نامه اتحاد پیرا صحیفه  
 الوداد و رقیبه الاتحاد نامه نامی صحیفه گرامی و رقیبه سودت شمیمه و رقیبه کبریه شفقت خیمه و صحیفه شریفه و رقیبه  
 محبت و رقیبه و الطاف نامه اعطاف شمامه و تود و نامه تفقه شمامه و اخلاق نامه اشفاق شمامه و مصدر افراح  
 منظر التشریح یعنی نامه خلت شمامه و نامه خلت و الاصحیقه صفوت و صفاء و اخلاص نامه محبت قرین و انحصار  
 غرضت الگین و رقیبه خلت طراز و دنواز و مفاد صدف شجون و مکتبه غایت مضمون و غایت نامه  
 عطفوت شمامه و مفاد صدف و مفاد و مرقوم در انیم بر داری تکیه نایب کین نامه غایت نامه عطف عنوان

ملاطفت طراز، الفاظ معنی، وصول خط و وصول محبت شمول آورد، پیروز وصول سیرت شمول افزود،  
 وصول سباحت آورد، وصول عواطف فرمود، وصول لطافت آورد، غار و چهره وصول فروخت، وصول  
 مهربانی وصول شادمانی فرمود، وصول شادمانی سرایا چهره بانی نمود، غار و افزود چهره وصول عطر سبک باریان  
 حصول گردید، گوگرد باریان حصول گردید، سبک حصول سخت، طراز آستین حصول گشت، کل دستار وصول  
 گشت، سطر لطر وصول شد، جلیل وصول نواخت، علم وصول برافراشت، سر چشمه وصول گردید، شاد  
 کشته حصول گشت، الفاظ معنی نتیجه وصول موجب سیرت فراوان فرحت بی پایان گردید، سیرت  
 موفور و فرحت المخصوص حصول انجامید، سرایا سباحت موفور شد، پیروز ملاطفت موفور و فرحت موفور  
 شادمانی فراوان کامرانی بی پایان حاصل توصل گردید، موجب سیرت به تهاج گردید، تکلیف بخش خاطر سبک  
 گشت، بهجت افزای خاطر اخلاص پیروی گشت، غم زای خاطر خیرین گردید، موجب قراح موفور و انشراح  
 المخصوص گردید، بهارستان دوستی تازه گردید و نهال مراد خواطر دوستان بر خور بالید و هم در شمع بهجت  
 تازه و هم آغوش سیرتی اندانه گردانید، نصارت افزای بوستان خاطر دوستان گشت، بصارت  
 بخشای دید، غم دید، مخلصان گشت، الواح بهجت و شادمانی بردن دوستان کشور و خواطر دوستان  
 را قرین سیرت کامرانی نمود، بیان خیریت کاتب استعدای نوید بکتوب الیه مخاطب منصب  
 مساوی حالات انجمنی ملاقات من جمیع الجهات مقرون بحمد و اسبغ الطایسات و نوید صحت ذات و سلا  
 آن سرایا غایت من التمتی الترحی به اعظم المقاصد مطلوب درگاه معین البرایاست دیگر الحمد لله که حالات این  
 انفراد قرآن از هر سو و هر خوان مقرون بحمد الله الرحمان است و مفرود و خورسندی نوید از جنبدی آن گوید  
 زبان باخص الماربع اسم المطلب مطلوب نگاه خالق کون و مکان و دیگر اخبار از این سرایا انگار  
 همه و جوه مقرون حمد و اوراد و است فی الیل الهنا خورسندی فراج سرایا ابتهاج با حسن  
 مشنیت از درگاه پروردگار نیکو خواستگار و دیگر الحمد لله و انت که عند لیث با تم تا این زبان بهر

عنوان بر شایسته و سپاس آفریننده بهار و خزان ترانه طرازیست جوهر سوزانی گنجشکی عینچه مست و جهانی آن  
 سرای شادمانی نسیم بر نسیم گرم نسیم برانی نسیم نواز دیگر نواز آن ترانه شکر که ناز آن تحریر چه و تصویر حال  
 حقیر بهبه آسودن بزرگ آفرینی نهایی تصویر گویند آیش پذیر نیست و به گیشی تصورات صحت و عافیت و  
 مجمع الحسنات بر ورق دل خلاص منزل بدستای کام فی الیالی و الایام عمده ترین شاعر سیرج آفرین  
 دیگر شکرست بمقیاس که گانه خاطر نیاز اختصاص به از اجناس حمد و سپاس عنایات خالق الارض و السموات  
 و متاع ترقی مطالب تصاعف مراتب است شوده صفات را بنمود جواهر و اهر دعا های شمس و الاوقات خیر  
 با لوف تمناست اسما و مکاتیب جانب کاتب که اکثر برای تحریر متن تجارت اتفاق یافت  
 نیاز نامه نامه نیاز نامه نیاز نامه خصوصیت طرازی نامه خلاص نشان رقیه نیاز و رقیه صدقت عنوان  
 نامه نیاز اختصاص نامه خلاص نیاز اختصاص نامه خلاص خلوص ماس نامه ذریعہ الکسار  
 خلاص نامه الفاظ و معنی موصول مکاتیب جانب کاتب مکتوب الیه شرف ملاحظه و کاشف  
 مندرجه بوده باشد به طالع سامی سیده مست پیرای خاطر گرامی بوده باشد سطح النظر شفقت اثر بوده  
 بنظر الطیف ملاحظه شرف گذشت مراتب مندرجه باش اظهار و آشکار بوده باشد بنظر الطیف شرف بوده  
 باشد بنظر نظر لطف اثر بوده حالش حالی خاطر محبت مظاهر گردیده باشد موصول ملاحظه سرایا  
 ملاحظه بوده شواجر مرقوم حاشیه نشین صفه ضمیمه لطف تمیز گردیده باشد به مقربین نظر لطف اثر  
 بوده باشد مقربان ملاحظه شرف گردیده باشد مراتبات مندرجه بر این ایضاح یافته باشد شرف  
 ملاحظه سامی بوده مضامین مندرجه با حسن آیین بهین خاطر شفقت آگین گردیده باشد موصول  
 سطالع سامی بوده فحوی آن منطبع مرات خاطر گرامی بوده باشد یا منقوش لوح خاطر  
 عطامی بوده باشد اسما و مکاتیب الیه بابر تحریر در تجارت مکاتیب انشقی و انشقی  
 و آنکه منفر با و انصاحب و آن سرای لطف و آن سرای اشتقاق و آن محب و آن مجمع اخلاق

و آن اشفاق پروردگار و آن اخلاق گستره آن معدن عطاوت آن معدن عواطف آن معدن فرشت  
آن سرای شادمانی آن منبع نطف آن بهمن عینیت آن توجه فرامی آن عنایت و راه آن  
بنیغ الطاف آن دقیقه شناس آن محبت اساس آن محسن مان آن دلنواز آن گمان آفاق  
آن شنای آفاق آن چرخ آفاق اسماء کاتب پیر تحریر در میان عجارت مکاتیب که آفاق  
افق بنده نخلص نیازمند داعی اشیم راقم اشیم راقم اشیم راقم داعی راقم داعی راقم  
راقم السطور این سرایان ساز سرایا انگار این بی سرو پای این بی سرو سامان این نیاز تو را مان  
راقم الحروف کاتب السطور به خواسته و غیر خواسته و غیر طلب و اخلاص کش و اختصاص  
اندیش و این محبت این با حق این اضعف این خجسته این اخلاص شعار الفاظ برای  
ادر اک و ایضاح مطالب مندرجه مکاتیب مکتوب الیه ارقام یافته بود و ترقیم یافته بود و طبعی  
فرموده بودند و ایما فرموده بودند و اشاره فرموده بودند و نگارش فرموده بودند و ترقیم فرموده بودند  
و اندراج یافته بود و ترقیم پذیر کلک عطاوت تصویر شده بود و ترقیم پذیر کلک محبت سلک شده بود و نگارش  
پذیر کلک گوهر سلک گردیده بود و ترقیم قلم بدایع ترقیم گشته بود و ترقیم خاتم محبت شفا گشته بود  
و ریخته خاتم زین انکار گشته بود و جمیع مطالب فرموده و ترقیم نشین خاطر اخلاص گزین شده مضامین  
مندرجه نامه نطفه این ترقیم نشین خاطر اخلاص گزین گردید خاطر خلوص خود را شفیق و تسکین فر  
بخشید و حاشیه نشین خاطر نیاز در خایر گردید و نقش پذیر لوحه خاطر اخلاص مظهر گردید و عواطف  
و توفیق صورت غایب آئینه انکشاف گردید و حالات مندرجه انکشاف یافت و یا ایضاح یافت  
و کیفیت آن بوضوح میوست و یا بوضوح انجامید و یا آنچه ترقیم قلم نطفه ترقیم بود و مفهوم فهم  
خلاص شیم گردید و یا از اول تا آخر مطالب مندرجه در سیدم الفاظ به خطی اهلای صراط  
زجانب کاتب بر نظمیر مکتوب الیه متصدع میوم و مستکلف میوم و تصدیقیه پردازم

مستخرج است تکلیف نه خدمت میشود. بقلم نیار رقم می آید. مرقوم قلم اخلاص رقم میگردد. رقم پذیر خانه  
 نیاز هست. بنوک قلم خصوصیت رقم بسیار در حواله نامه نیاز از میشود. به پایه تحریری در آید نگارش پذیر  
 خلوص تحریر میشود. گذارش آنکه. التماس آنکه اظهار دعا آنکه. مقصد تحریر آنکه. باحصل کلام آنکه زبده  
 مرام آنکه ملاحظه باری آنکه زبده مطالب آنکه. مضامین مندرجه نیاز نامه واضح لایهای شده باشند یا موصوف  
 رای رزین بوده باشند یا موصوف خاطر عطر شده باشند یا بیرایه ایضاح یافته باشند یا موصوف بوده باشند یا  
 جاگزین خاطر محبت آئین گردیده باشند یا آشکار رای خاطر مودت آرای بوده باشند یا بر مرام حق شریعت  
 تخمیر صورت نمای قلم پذیر بوده باشند. منطویات لقمه صورت نمای آئینه افکاش گردیده باشند یا نقش پذیر  
 لوحه عیون قلم پذیر بوده باشند الفاظ بمعنی اسید توقع که. ترقب که. تولا که. تمنا که. رجاء که. متوقع که.  
 ترصد که. متنبی که. ترجی که. ماول که. مرجو که. مقتضای محبت آنکه. مقتضای عطف که. مایه آنکه. مقتضای  
 شفقت آنکه. مقتضای محبت قدیمی آنکه. شایسته مودت صمیمی آنکه. مواجب یگانگی آنکه. شایان آئین  
 مروت آنکه. مناسب کجی آنکه. اقتضای آئین فوت آنکه. شایسته مضیه آنکه. اسماء شخص کور الام  
 سفری الیه. مکرم الیه. ممدوح. موصوف. مصدر الحج. الفاظ بمعنی درین قول او. درین عرصه. درین  
 مدت. درین روزها. درین زمان. درین اوان. درین ایام. درین ایام قرب. درین تحریر  
 مدت. درین تحریر ایام. الفاظ نیاز بر رفتن همسری شخص همسر بجای رفته باشد. از  
 و فیکه تشریف شریف به آباد اندانی داشته اند یا تشریف فرمای آباد شده اند یا به آباد تشریف برده  
 یا رونق افزای آباد شده اند یا قدم رنجه فرموده اند یا تشریفش آباد بوده اند یا سرزمین آباد  
 را رشک چمن فرموده اند یا از صحنیکه بهیم بهاری تشریف بهی شریف بهارستان خواطر دستان آنجا را  
 مشغول و مظهر فرموده اند یا از نزدیک به شجاعت سما بطف با تشریف بری آن یگانه روزگار خندان خواطر  
 احباب آنجا ریان شاداب بوده است. فصل سوم مخاطب باین خور و با سمار



برادران فرزندان و یگانگان ملازمان و متوسلان هر که بدر حضور و بیت  
 در یافت باشند به انصاف و بیاد و غیره تقدیر گرامی شان سعادت منشا اقبال شان  
 عالی الهی و ذوق قدره آداب بعد دعوات بیایات و تحیات کافیات مطالع نمایند خاتمه نماید  
 دعا و حاجت دیگر برادر بجان برابر فرخنده طالع خسته اش سعادت و تندرستی و شادمانی و غیره  
 و ذوق قدره آداب بعد دعوات و بیایات کافیه که در اوقات کثیره است واضح رایی عزیز  
 باد خاتمه نماید دعا و دیگر برادر عزیز وافر نیز رفیع القدر حمیده الانصار و الاثان قوت یار و یارین  
 ناتوان است که الله تعالی فی الدارین آداب دعا و بیایات و تحیات متوفیه شاد شاد حیات  
 آن کامگار زنده اظهار دعا و بیایات خاتمه بپوشان الله تعالی از جمیع بیایات ناگهانی مصون و از  
 حوادث آسمانی مأمون باشند دیگر برادر کامگار فرخنده آثار محمود و انجسالی مجوده الشامل دل بیت  
 بگر قابلیت سلمه الرحمان آداب بعد دعوات بیایات و تحیات لایهائات تضمن طول حیات و طول  
 فتوحات غیبی حصول برکات لاریبی واضح رایی عزیز باد خاتمه در سایه عنایات پروردگار و یارین  
 زبانه محفوظ بوده فایز و اوقات سرمدی باشند دیگر برادر از جان خوشتر سایه سعادت و از خشمی جان  
 جسم خسته نژادی بخت بلند و غره ناصیه پروردگار چشم و چراغ فیروزی و خیر اک ابد تعالی آداب  
 بعد چمن چمنی ترقی درجات و گلشن گلشن اشتیاق ملاقات که بیایات است واضح رایی سعادت پیرا  
 باد خاتمه همواره از مایه عنایت بانی زلزله ربانی کامرانی باشند یا از گنذر عنایات ربانی که هیچین است  
 دو جهانی باشند بنام فرزندان بر خور و از نور چشم راحت جهان سعادت نشان اطلال الله عز و  
 آداب بعد دعوات متوافره و تحیات شگافه ترقیات شمت حسنات مطالع نمایند خاتمه نماید  
 دعا و حاجت دیگر بر خور و از نور البصر قره العین سعادت و اقام فرخنده کونین و الله قدر که آداب  
 بعد دعا و تزیین دولت و علم و تصاعف شمت و علم اعلام رایی ستر پیری فرخنده شادمانی

بافضل نمودنی فایز باخار و دوجانی و در نور انوار شادمانی باشند دیگر بر خور دار نور الانوار  
 فرخنده طالب نجسته اطوار بصارت چشم نصارت جسم حفظ الله تعالی و علم آداب بعد ترقیم بقایم  
 دعوات ترقیات دولت و درجات معلوم خاطر ان سعادت سمات باد خاتمه از آنچه نباید محفوظ و هر چه  
 شاید محفوظ باشند دیگر غره ناصیه یالت فقره با صوره لسانت فرزند از چند سعادت پیوند جان پیر  
 تحت جگر ز فکانه تعالی فی الدارین آداب بعد دعای ترقی درجات کامرانی و توفیق حسنات  
 دوجانی واضح راسی آن سرای شادمانی باد خاتمه بعبادت الهی حسن توفیق خدمت اکابران و  
 بدست آوردن لیل صاحبان با حسن السعادت و صادق الارادت بحال شرافت و تحقیق باد دیگر  
 بر خور دار کامکار سعادت نشان اقبال توانان آرام جان آسایش روان سلمه در در مرتبه آداب بعد  
 ادریمه و افیه ترقیات معلوم و فزون شوق دیدار بوس آن سعادت شمع مشهود خاطر عزیز باد خاتمه  
 زیاده دعای سعادت دارین یا صفو حال آن نجسته خصال غنیات ایزد و الجلال بر قوم انجلیح  
 مطالب این مرقوم باد بفرزندان برادرزادگان کافی باشد و دیگر بنام دیگر  
 یگانگان اقر بایان به لقب که ضرورت تحریر داعی شود اختیار نه داخل الفاظ لقب  
 بمحرر حاصل **باب** برادر صاحب فیه انسان الفیت یگانگت نشان بلیت  
 و سعادت اقران عزیزان سلمه الرحمان آداب بعد دعوات ترقی درجات و شوق بعبادت  
 تلقی آن سعادت سمات مشهود خاطر از چند باد خاتمه ایام بهجت شادمانی ستدام بکام باد  
 دیگر برادر صاحب الا قدر فرخنده منش منظر دانش منشیان سعادت توام حفظ الله تعالی و سلم  
 آداب بعد دعوات طول عمری نمید نه می تحیات توفیق اخلاص پروری موضوع خاطر سعادت  
 مضامیر باد خاتمه بافضل ایزد لایزال اقبال بهر روزی حاصل حال بهجت اشتیاق باد دیگر برادر صاحب  
 منظر انار سعادت و منحنی مطلع انوار قهاست نمکته دانی شریک در نظم از دبیری مثال نجسته خصال

شرفکم الله بالعلوم آداب مجتبیٰ جمیع اشعار و عوالت اجابت الآثار و تسبیح فقرات تجلیات ترقی آثار  
 که در سخنان تضاعف مناصب آن آرام جان است بعد عیال که چاه تمامه از فیوض علوم و فنون بهره یاب  
 ترقی مراتب درجات گوناگون و زافزون باشند دیگر نواده حدیقه الفت یکاکی نور حدقه شمیم فرست  
 و فرزانی سعادتی نشان قبالتوانان سلک الله القیوم القدیر آداب از انوار یار بسین عیالی  
 ستوافره نیم شبی شیشه اجابت بارگاه خلبند حقایق حایل آراسته در گلوی غامت حال آن ثقات است  
 خوشی بیلخته مدعای که لابد است عالی خاطر سعادت خلدین نماید خاتمه نهال امید آن نجسته خصال به  
 اقطار امطار غنایات قادر و دلجالات آداب یار یا ز شجره حیات جاد و دانی شوق چین ایال و آمانی  
 باشند نمبر شمار اقسام ازینجا باید کرد یعنی از القاب اخیر و دیگر و برادر عزیز و فرزند گویا  
 بی نظیر درج نفوت و نیکوکاری نیز نیز می شود مروت کاشکاری زاد کم الله در جات آداب سلک  
 گوهر آرد دعای سیرع الاجابت که برای صحت و سلامت آن سرور بایه سعادت است آفرینده گلوی قلم  
 ساخته بد عیال در اخته می آید خاتمه تقاطع ابرو میان غایت یزدانان صدف امید بردارنده حصول  
 مقاصد جاوید معلوما در بنام ملازمان متوسلان اهل کلام عزت آثار فلان تصدیق یافت با  
 دیگر امانت شاعر فلان بیافیت باشند دیگر عزت آثار امانت شاعر فلان بیافیت دیگر عزیز القدر فلان  
 بیافیت باشند دیگر اگر اسم قدر فلان بیافیت باشند دیگر عزیز القدر گرامی نش محفوظ باشند دیگر صدق  
 شمار دیانت دار محفوظ باشند دیگر بنام همه در داران جلیل القدر و دیگر خصوصیت  
 پناه صدقت دستگاه رفیع المرتب مورد مرام الهی باشد دیگر رفعت و عوالت مرتب ایالت نزلت  
 خصوصیت نشان مورد مرام باشند بنام نایب یاست راجگان عظیم الشان زنده  
 مخصوص همان خیر اندیش همه مخلصان خصوصیت کیش مورد مرام الهی باشند بنام نایب یاست  
 بشرح ایضا اعتقاد و ستان قدوده مخلصان شهادت و عوالت مرتب ایالت نزلت حفظ



به جای سیدالانوار و طیفه بر شام و صبح و دیگر تسکین و تسکین که حال نام و غیره و جوهر و نور و غیره  
 حقیقی است و عافیت آن سعادت است از نگاه ملک الان و پیش نیکو است و دیگر برون عزایت  
 سعید حقیقی شبها خوش بر روزی آرام و روزی تنبلی آرام که صحبت سعادت شهادت مدعا بر دارم  
 دیگر تسکین است که شب و روزی که دارم خوش میگذرد و بر سر و بر ترقی در جات شامی طلبه است و  
 مکاتیب جانب کاتب که اکثر لری تحریر مشین عبارت اتفاق افتد بنام نور و صرف یک  
 لفظ خط کاتب است یا نوشته یا رفته و آنکه منصف حاکمی از اند بنام ملازمان از جانب خواندن لفظ  
 پروانه نوشته میشود الفاظ معنی وصول مکاتیب از جانب کاتب برای نور و بهر تدر  
 سوزن است که خط مدر سیده باشد حالات مرقوم دریافت بوده باشد یا دریا قه باشد یا دیگر  
 شده باشد یا معلوم ایشان گردیده باشد یا مفهوم بوده باشد استماع مکتوب الیه بنابر تحریر  
 در عبارت مکاتیب آن نور چشم و آن نور الابصار و آن کامکار و آن سعادت دار و آن  
 بر خور دار و آن نور دیده و آن قره العین و آن لخت حکیم و آن جان عمر و آن حاصل زندگانی پدر  
 آن سرمایه شادمانی پدر و آن برادر و آن عزیز و آن آرام جان و آن قوت بازو و آن سعادت مند  
 آن ارجمند و آن مجتهد خصال و آن فرخنده افعال و آن گرامی شان و آن سعادت نشان  
 آن عزیز القدر و آن گرامی قدر و آن فیض القدر و ایشان و شما و آن صدقت شمار و آن خصوصیت شمار و آن  
 آن دیانت شمار و آن عوالی مرتب و آن اعتقاد و آن صادق الارادت و استماع کاتب بنابر تحریر  
 در میان عبارت مکاتیب اینجا بن و این شوق دیدار و این دیدار طلب و این لبت  
 دیدار و این ترقی خواه شما و این سلامت خواه آن جانم و این محور دیدار طلب و این ضعیف و این ضعیف  
 این اقل العباد و این اقل العباد و الفاظ برای ادراک ایضاح بطالب السیر و مکاتیب  
 مکتوب الحیم و نوشته بود و قلمی کرده بود و تحریر نموده بود و به تحریر آورده بود و بنایه تطبیق آورده بود

نگارشته بود، نگارش ساخته بود، نگارش آورده بود، هر قوم بود، هر قوم نموده بود، هر قوم تحریر  
 در آورده بود، هر قوم مفهوم یا معلوم شده، مراتب نوشته بود، هر اسم بوضوح پیوسته، مطالب نگاشته  
 من و عن بیا، ایضاح یافته، مضامین هر قوم حرف بحرف نقوش خاطر شده، هر چه بجز تحریر بود، هر  
 جاگزین خاطر گشت، چه مطالب پذیر که بر تو انداز ضمیر نگردد، آنچه حق دریافت بود، دریافت رسید  
 مضامین مرتب، آنگین دل، غم بر دازش حالی، خاطر اشتاق گشت، غزائیات فحش سمات، مندرجه اش  
 مرتب لوحه، ادراک گردید، الفاظ بمعنی اظهار مطالب، جانب کاتب بر مکتوب، المیه  
 نوشته میشود، قلمی میزد، نگارش میزد، به ترقیم می آید، به تحریر می آید، به تظیری آید  
 هر قوم میشود، تعلیم می آید، مسطور می شود، در نگارش می آید، مینویسم، قلمی میکنم، نگارش می نمایم  
 می نگارم، ترقیم می نمایم، به تحریر می نمایم، و همین الفاظ را بحسب ضرورت بر هر سه زمانه باید گردانید،  
 مراتب هر قوم، هر خط سابقه، دریافت، تغیر، زده، باشد، یا معلوم، تغیر، زده، باشد، یا بر مطالب، تغیر  
 انفریغی، آنگی یافته باشد، یا آن نور چشم، مطلع الحال، بوده باشد، یا شمار، اندر، هر موضوع، بوده باشد،  
 یا بر مضامین، هر قوم، توقف یافته باشد، یا دریافت آن، تمییز، پرداخته باشد، یا مطاوی، تحریر، ضمیر  
 سعادت، تخمیر، وجه، حسن، عالی، بوده باشد، الفاظ بمعنی امید، مناسب، آنکه، مناسب، طریقه، مضیه، آنکه،  
 لازم، آنست، لازم، سعادت، آنست، شایسته، آنکه، شایسته، شیوه، ستوده، آنکه، شایسته، شسته، دانش  
 دور، بین، آنکه، لایق، آئین، سعادت، آنست، لازم، لیاقت، آنکه، شایسته، آئین، یا بسته، آنکه، لازم،  
 رنور، داری، یا بر، داری، یا رفاقت، یا ملازمی، یا نگارشی، یا حق شناسی، یا دیانت، یا امانت،  
 یا فراست، یا گیاست، یا فطانت، یا فتوت، یا مروت، یا لیاقت، یا خبر، گالی، یا شجاعت،  
 یا شرافت، آنکه، اسما، مشخص، مذکور، الاسم، عمومی، الیه، مشار، الیه، مقتدر، الیه، هر قوم، موسوم  
 مسطور، مذکور، هر قوم، سابق، الذکر، صدر، الذکر، الفاظ، معنی، در، میو، لا، همون، کافی، کرد



مصلحت من در مملکت کور شد. الفاظ برای روشن شدن خود می نویسم  
 مکتوبه لایحه که بجای می رفته باشد از وقتیکه آن وزیر با طرف رفته اند به خیریت خود ظاهر  
 بسط را تشکیل داده اند. یا از وقت محبوت تا این زمان. یا از وقتیکه راسی انصوب بوده اند.  
 یا از جنیکه اختیار سفر کرده اند. یا از روزیکه از چشم دور و از چشم مجور شده اند بصارت چشم و نصارت  
 چشم عمقا صفت گشت. یا از روزیکه آن سرایه شادمانی با انصوب طی منازل نموده از همان نقطه  
 و همان وقت لطف نگدگانی پدیدار طلب جاده نفاقت شمایمیده. یا از روزیکه و از آنصوب  
 شده اند. یا سفر گزین شده اند. الحمد لله که با حیات حمید از تقدیر الله العلیوم التقدر این گستر  
 نقش پذیر صفحه اختتام گردید.

۱۸۴۵ عیسوی

بقلم بهادر پیرشاد

فهرست چیزهای که در این کتاب مذکور است

نمبر شمار	نام قسم
۱	الفبا
۲	ادب
۳	خاصه خط
۴	الفاظ و اسما و خطوط
۵	الفاظ در تخیل و موصول خطوط
۶	الفاظ در تخیل و موصول خطوط
۷	بیان خیریت کاتب استعدای نوید مکتوب الیه
۸	اسما و مکاتیب جانب کاتب که اکثر برای تحریر متن عبارت خطوط اتفاق افتد
۹	الفاظ در معنی و موصول مکاتیب از جانب کاتب مکتوب الیه
۱۰	اسما و مکتوب الیه بنابر تحریر در عبارت مکاتیب
۱۱	اسما و کاتب بنابر تحریر در میان عبارت مکاتیب که اتفاق افتد
۱۲	الفاظ برای ایضاح مطالب درجه مکاتیب مکتوب الیه
۱۳	الفاظ بمعنی اظهار مطالب از جانب کاتب بر ضمیر مکتوب الیه
۱۴	الفاظ بمعنی امیه
۱۵	اسما و شخص مذکور الاسم
۱۶	الفاظ در معنی در خواست
۱۷	الفاظ بنابر فتن مکتوب الیه یعنی بجای رفته باشد و اکثر با و اتفاق تحریر افتد

